

میجر چارلز ستیوارت<sup>1</sup> (۱۸۲۲)  
برگردان: دکتور لعل زاد  
لندن، اپریل ۲۰۱۸

## منشای افغان<sup>۲</sup> ها یا پتان ها

### پیشگفتار مترجم

مقاله «منشای افغان ها» که حدود ۲۰۰ سال پیش از امروز توسط ستیوارت به نشر رسیده، یکی از بهترین پژوهش ها در مورد منشای افغان ها یا اصل و نسب پتان ها پس از دو کتاب فوق العاده معروف «تاریخ فارس» ملکوم و «گزارش سلطنت کابل» الفنستون است که در سال ۱۸۱۵ در لندن به نشر رسیدند. زیرا ستیوارت اولاً بر بنیاد دریافت های ملکوم و الفنستون و منابع اولیه عربی، روایات افسانوی در مورد منشای افغان ها را جعلی و مردود می داند و ثانیاً بر بنیاد منابع چینایی، عربی، هندی و فارسی نشان می دهد که:

۱. افغان ها به صورت عام اولاده یوچی (گیت) ها و هون ها بوده و هیچگونه منشای یهودی ندارند؛

۲. قبایل ابدالی، خلجی (غلجی یا غلزی) و لودی سه قبیله مشهور افغان اند که به سلطنت رسیده اند؛

۳. غلزی ها یا غلجی ها همان خلجی های ترک تبار اند؛

۴. لودی ها مخلوطی از عربها و هون هاست؛

۵. زبان افغانی یا پشتو مخلوطی از ترکی، عربی، پارسی و هندی است!

+ + +

از ترجمه خلاصه تاریخ اسرارالافغانه توسط آقای هنری ونسیتارت که در جلد دوم پژوهش های آسیایی نشر شده بود، ۳۸ سال می گذرد. افغان ها در این رساله جنجالی ادعا می کنند که منشای آنها از ملک طالتوت (ساول، شاه اسرائیل) است. همچنان گفته می شود که وقتی محمد {ص} ظهور می کند، شهرت او به افغان ها رسیده و آنها با جمعیت زیادی زیر رهبری خالد و عبدالرشید پسران ولید به نزد او می روند.

از آنجاییکه واژه افغان در هیچ یک از منابع مورخین یهودی یا عربی آن دوران وجود ندارد، این ادعا بصورت آشکار یک داستان افسانوی و خیال پردازی محض است.

با وجودیکه آقای سُر ویلیام جونز این موضوع را قابل توجه دانسته و آن را همراه با یاد داشتی در این جلد به نشر رسانیده؛ خواستار پژوهشی در باره ادبیات و تاریخ افغان ها گردیده است.

قرا معلوم نخستین شخصی که این موضوع را مورد پژوهش قرار داده، سُر جان ملکوم است که در صفحه ۵۹۶ اثر ارزشمند خود به نام تاریخ فارس، به دو رساله دیگر افغان ها اشاره می کند که به نام **تاریخ افغانه و تاریخ غور** است. از این دو تاریخ دانسته می شود که افغان ها خود را قسما بنی اسرایلی و قسما قبطی های مصری می دانند؛ بنی اسرایلی های که توسط نیوکدنیزر به کوههای غور تبعید شده و تعداد آنها افزایش می یابد. سُر جان این یاد داشت را نیز اضافه می کند: «هیچ پیوندی در بین زبان عبری و پشتو یا زبان معاصر افغان ها وجود نداشته و هیچ کتیبه ای کشف نشده که باور منشای یهودی بودن آنها را تایید کند».

تقریباً در همان وقتی که سُر جان ملکوم تاریخ فارس خود را چاپ می کرد، عالیجناب مونستوارت الفنسرتون نیز گزارش سلطنت کابل خود را به نشر رسانیده و در صفحه ۱۵۵ آن به یکی از روایات سُر جان اشاره می کند که افغان ها اولاده ساول اند؛ یکتعداد قبایل آنها پس از اسارت در کوههای غور مستقر گردیده و تعداد دیگری به نزدیکی های مکه در عربستان می روند. آقای الفنسرتون نتیجه گیری می کند که: «اگر ما افغان ها را اولاده یهودان طبقه بندی کنم، در آن صورت باید رومیان و برتانویان را اولاده تروجان و ایرلندیان را اولاده میلیزیان و برامینیان بدانیم».

با آنچه از تاریخ محلی یا قومی افغان ها گفتیم، حال کوشش می کنم که منشای آنها را از منابع دیگری نیز ردیابی کنم. بخش بزرگ معلومات من در توضیح این موضوع از دی گینه تاریخ هون ها (*De Guignes' Histoire des Huns*)، مولفین اسلامی و غیره گرفته شده است.

در صفحه ۳۲۵ جلد دوم دی گینه می خوانیم که در اوایل سده پنجم (۴۲۰ م) هون های باستانی از شمال چین رانده شده، جمعیت بزرگی از آنها بسوی اروپا و بقایای آنها به آقسو و کاشغر می روند؛ آنها بعداً خود را به بحیره کسپین و مرز های فارس می رسانند (اولین مهاجمین تاتاری به هند توسط هندو ها به نام هون ها شناخته می شوند. کتیبه های بالای ستون بودل دیده شود، پژوهش های آسیایی، جلد ۱، ص ۱۳۳).

این هون ها پس از آن به نام تی-لی، یا تای-لی شناخته شده و به علت اینکه در سواحل دریای اکسوس مسکن گزین شده بودند، اب-تی-لی نامیده شدند که عبارت از «تیلایت های

دریا» بوده اند. از اینجا نام های ایتیلایت ها و تغییر شکل آنها یعنی ایتالیت ها و نیپتالیت ها بوجود آمده و این باور را ایجاد کرده که آنها یهودان قبیله نیپتالی بوده اند که در دوره اسارت به این مناطق آورده شده اند.

در فقره بالا دو حالت قابل توجه وجود دارد: اول، نام ایتالی بسیار زیاد مشابه اب-دا-لی است که نام یکی از قبایل مشهور افغان است؛ دوم، باعث ایجاد روایت منشای افغان ها شده که از نسل اسرایلیلی ها اند؛ یک داستان قشنگ که احتمالاً توسط بعضی یهودان عربی مسکون در ماورالنهر با انگیزه های جالب سازی و یا منحیث تملق و چاپلوسی توسط بعضی مورخین اسلامی اختراع شده است.

هونها از این تاریخ (۴۲۰ م) ببعد به تمام مناطقی توسعه یافته و مستقر می شوند که در غرب، شمال و شرق بحیره کسپین قرار داشته و از کاشغر تا پالوس میوتیس گسترش دارد. اما طوری نیست که فقط هون ها آقای کامل این مناطق بوده اند؛ چون یکتعداد اقوام دیگر سکایی مانند شو، اوژن، یوچی یا گیت نیز قبلاً در آنجا ها مستقر شده بودند. قوم آخری بسیار قدرتمند بوده و فتوحات خود را حتی تا هند گسترش داده بودند؛ اما مورخین ما بدون آگاهی از این حوادث، تمام آنها را زیر نام هون ها مخلوط کرده اند (گفته می شود که گیت ها یک قوم کوچی بوده و وطن اصلی خود را که در مرز های غربی چین قرار داشت، حدود ۲۰۰ پیش از میلاد ترک کرده بودند: آنها اولاً مالکیت سواحل ایلی، یک دریای تاتار، را در اختیار گرفته، بعد به کناره های بحیره ارال پیشروی کرده و از آنجا فتوحات خود را به جنوب دریای اکسوس ادامه دادند. حدود ۱۳۰ پیش از میلاد که فارسیان مورد هجوم سوریان قرار می گیرد، شاه پارس از گیت ها درخواست کمک می کند؛ این حالت برای گیت ها فرصتی را میسر می سازد که مالکیت تمام مناطقی را بدست گیرند که حالا شامل امپراتوری افغان هاست. گیت ها دین بودا را پذیرفته؛ در خیمه ها سکونت داشته و آن را مطابق به تغییر موسم، به جا های انتقال می دادند که مانع سختی ایشان شود و یا چراگاهی برای مواشی ایشان دریافت شود. آنها در بین خود فقط چند زن محدود داشتند، طوریکه چندین نفر مجبور بودند برای تصاحب یکی متحد گردند؛ اما شیوه معمول برای برادران یک خانواده این بود که این خانواده ای انفرادی را در بین خود ایجاد کنند. تردید اندکی وجود دارد که حفاری های گسترده و مجسمه های وادی بامیان، یک شهر بسیار باستانی ولایت غور، توسط گیت ها ایجاد شده است؛ یعنی کسانی که قرار معلوم این مناطق را حدود ۵۰۰ سال در اختیار خود داشته و تا سلطنت نوشیروان، پادشاه مشهور پارسیان در اواسط سده ششم، از آنجا سلب مالکیت نشده بودند. در این دوران است که تعداد زیادی گیت ها بسوی هند رهسپار شده و بازماندگان آنها در هند زیر نام جت ها، جات ها و سیکها هنوز هم فوق العاده زیاد است).

فیروز وارث مشروع تاج و تخت پارس که در حوالی ۴۵۷ توسط بردار جوانش تعویض می شود، به نزد خوشنواز، شاه یا رییس هون ها در وادی سغد فرار می کند. محلی که در بین شهر های سمرقند و بخارا موقعیت داشته و از او یک نیروی امدادی ۳۰ هزار نفری بدست می

آورد؛ با شرایطی که در صورت موفقیت، شهر های ترمذ و واسجرد (باشیا) را برای هون ها واگذار کند، دو شهری که در کنار شمالی آکسوس قرار دارد.

فیروز موفق می شود: اما به زودی (۴۸۴ م) به عوض عملی سازی معاهده، به مقابل متحد خود اعلان جنگ می دهد که با مرگ خودش پایان می یابد (تاریخ فارس ملکوم ص ۱۲۶ دیده شود).

پس از آن تا سلطنت نوشیروان شاه مشهور پارس، هر دو قوم اغلبا در جنگ قرار دارند؛ اما با پیشروی دشمن دیگری (ترک ها)، باز هم متحد گردیده و این اتحاد با ازدواج دختر خان با شاه پارس تحکیم می گردد: گفته می شود که این حادثه در حوالی ۵۷۱ رخ داده است.

حال لازم است در باره یک قوم جدید یا ترک ها صحبت کنیم. ترکها یک قبیله فقیر هون ها و تبعه خان جیوجین یا اواریس بودند که برای او در معادن کوههای التای کار می کردند (کوههای التای از ۶۸ تا ۱۷۰ درجه طول البلد شرقی امتداد دارد؛ یکمقدار قابل توجه آن مربوط روس هاست).

آنها در اواخر سده پنجم (۵۰۰ م) یوغ اسارت را دور انداخته و در زیر پرچم یک رئیس به نام موکن خان قسمت اعظم تاتار را اشغال می کنند.

همچنان در صفحه ۳۸۵ جلد دوم دی گینه در می یابیم که خان اعظم ترک در سال ۵۶۹ یک نماینده به دربار جستین دوم امپراتور روم می فرستد و او در پاسخ، یک نماینده به نام زمارخ به اشتاگ، قرارگاه خان در کوههای التای می فرستد.

اما نماینده مجبور ساخته می شود (۵۷۰ م) که با ارتش شهزاده یکجا گردیده و سال بعد بالای مناطق هون های ایتالیت یا ایتیلی حمله کند؛ جنگ عمومی در جوار شهر نخشب بوقوع می پیوندد که در آن رییس هون ها کشته شده و مردم کاملا سرکوب و مطیع می شوند.

خان اعظم پس از این حادثه تصمیم می گیرد که بالای پارس حمله کند؛ اما خان پس از دفاع پیروزمندانه توسط باشندگان آن مملکت، مجبور به انعقاد یک معاهده با نوشیروان گردیده و به طرف کاشغر مارش می کند که ارتش او قبلا اشغال کرده است.

من مهاجرت هون ها از سواحل اکسوس به اندوس را در حوالی همین دوران (۵۷۱ م) می دانم. آنها در اول شاید چند خانواده یا طایفه کوچکی بودند که تابعیت حاکمان پارس را پذیرفته و برای ایشان زمین های بایر در کوههای سلیمان داده شده باشد. این پذیرایی باعث تشویق دیگران گردیده و حرکت سهل از یک مملکت به دیگری را برای مردم کوچی فراهم می کند. همچنین گمان می رود برای یکتعداد آبادی های گیت ها اجازه داده شده باشد که باقی بمانند، چون بدست آوردن اتباع همیشه یکی از اهداف مورد توجه حاکمان شرق بوده است؛ ایلات یا

قبایل کوچی ترکی که هنوز هم در هر قسمت پارس یافت می شوند، اثبات می کند که دو نژاد مختلف می تواند در کنار هم دوستانه زندگی کند (خاطرات جغرافیایی پارس توسط کینر دیده شود، ص ۴۴).

اینکه افغان ها متشکل از طوایف متعددی هستند، نشان دهنده این است که آنها در دوران های مختلف به مناطق فعلی وارد شده و هر یک نام روسای خود را انتخاب کرده اند: بدون شک تعداد زیادی از این قبایل باز هم تقسیم گردیده و عنوان های دیگری را انتخاب کرده اند. شیوه زندگی چراگاهی حتی تا امروز، نشان دهنده شواهد کافی برای منشای آنها از یک قوم کوچی است و چنین قومی باید ترک ها باشد. کار برد اصطلاحات مشترک توسط آنها شاهد این مدعاست. چنانچه واژه های ایماق، اولس، خیل، جرگه، اردو، تاجیک، ایلاق، قشلاق و غیره که در گزارش کابل الفنسرتون داده شده، بصورت کامل می تواند در تاریخ تاتار ها (توسط ابوالغازی) و موسسات یا نهاد های تیمور یافت شود؛ به اضافه اینکه، در زبانی که هنوز هم توسط تعداد زیادی از مردمان ترک زبان صحبت می شود. امپراتوری پارس در جریان سلطنت طولانی نوشیروان تا سواحل اندوس گسترش می یابد و سالانه یک خراج منظم بصورت ثابت از روسای می گرفتند که مالکیت مناطق شرق آن دریا را در اختیار داشتند. این خراج تا تهاجم پارس توسط اعراب بصورت منظم پرداخت می گردد.

اولین تهاجم اعراب بالای پارس در سال ۱۴ هجری (۶۳۵ م) صورت گرفته و پروسه اشغال در جریان پانزده سال یعنی با کشتن یزدگرد، آخرین شاهان باستانی آنها تکمیل می شود. در این دوران ولایات شرقی مانند بلخ، غور و کابل بدون دفاع باقی مانده و با سهولت توسط ترکها اشغال می گردد.

فقره زیر شاید رابطه فوری با موضوع حاضر نداشته باشد، اما به فکر من دارای اهمیت زیادی برای تاریخ هند دارد. چون بصورت واضح نشان دهنده تقسیم آن منطقه به پنج سلطنت متمایز است.

«مورخین چینایی می گویند که منطقه تیانکو یا منطقه برهمنیان به پنج سلطنت بزرگ تقسیم شده است: اولی متشکل از سواحل مالابار و مناطق مجاور آن است؛ دومی سلسله کوههای است که تبت را از هند جدا می کند؛ سومی سواحل کورومندیل و مناطق همجوار آن است؛ چهارم مناطق همسرحد با پارس است که شامل مناطقی در مجاورت اندوس است؛ پنجم در وسط تمام آنها یعنی بطرف آگره و بنارس قرار دارد. شاه این منطقه به نام هو- لو- مین- تو یاد شده و لقب او شاه موکیا- تو یا میوات است (دی گینه، جلد دوم ص ۴۸۴ دیده شود. منطقه مورد نظر توسط مورخین چینایی شاید اودیپور باشد که قبلا به نام میوار یاد می شد)؛ او تمام دیگران را مطیع ساخته و در حوالی ۶۴۳ یک نماینده به چین می فرستد (دی گینه، جلد دوم ص ۴۸۱ دیده شود - همچنان تاریخ دی ال اکادمی، جلد هفتم، ص ۳۲۹)».

من با در نظر داشت برگ های از مورخین چینایی می توانم بیفزایم که تمام آنها هون ها و ترک ها را پیروان **فو** یا **بودا** می گویند و من در جریان پژوهش خود مواردی را ذکر می کنم که شامل معبودات آنهاست.

من در بخش اولی این مقاله نشان دادم که هیچ گونه اعتباری بالای گزارشات داده شده توسط خود افغان ها وجود نداشته و با ختم سالنامه های چینایی ها در باره این موضوع، حال به مورخین عربی و پارسی مراجعه می کنم. با وجودیکه دریافت های آنها در موارد اندکی با هم تفاوت دارند، در موارد اساسی کاملاً با هم موافق اند.

عرب ها در سال ۳۱ هجری (۶۵۱ م) به دنبال یزدگرد پادشاه نگون بخت پارسی، به سواحل دریای اکسوس رسیده و بار اول با ترکها مواجه می شوند. در همین وقت است که آنها بلخ، تخارستان، تالقان و هرات را مطیع ساخته و در زیر حاکمیت خالد بن عبدالله قرار می دهند.

معاویه خلیفه در سال ۴۲ هجری (۶۶۲ م)، برادر نامشروع خود به نام ضیاد را نایب السلطنه پارس مقرر نموده و سه سال بعد ولایات عربی عمان و بحرین را یکجا با تمام مناطق اشغالی قبلی و بعدی عربها در هند، در زیر فرمان خود قرار می دهد.

لشکر های مسلمان در سال ۴۵ هجری (۶۶۵ م) تمام ولایت کابل را مورد تاخت و تاز قرار داده و باشندگان آن را مجبور می سازد که خراج سالانه بپردازند: بنا بر گفته فرشته مورخ نامدار هند، آنها همچنان مناطق همجوار اندوس تا ملتان را مورد غارت و تاراج قرار می دهند؛ اما این موضوع نیازمند تایید است.

همین مولف می گوید، در حوالی همین دوران است که یکتعداد مردم هند دین اسلام را می پذیرند.

در سال ۵۳ هجری (۶۷۳ م) ضیاد جنرال مشهور وفات می کند: او یازده سال حکمرانی می کند، اما نه تنها بالای ولایات عربی و عراق پارسی، بلکه بالای تمام پارس تا مرز های اکسوس و اندوس حکومت می کند. این فرماندهی بسیار گسترده در سال بعد (۶۷۴ م) به عبیدالله پسر حاکم قبلی سپرده می شود که بصورت فوری به خراسان رفته، یک جنگ موفقانه بر ضد ترکها را آغاز کرده، در جریان آن دریای اکسوس را عبور کرده و مناطق سمرقند و بخارا را غارت و تاراج می کند.

در بالا گفتیم که عرب ها در سال ۴۵ هجری کابل را مطیع ساخته و باشندگان آن را مکلف به پرداخت باج و خراج می سازد؛ اما از آنجاییکه این جزیه اکثراً به تعویق افتاده و همیشه مشکوک بوده، حجاج مستبد در سال ۷۹ هجری (۶۹۸ م) فرمان دیگری برای عبدالله بن ابی بکر نایب الحکومه سیستان صادر می کند که بالای کابل حمله کرده و کابل را مطیع سازد.

شهزاده ای کابل که در خود توان ایستادگی در مقابل عرب ها را نمی بیند، به کوههای صعب العبور عقب نشینی کرده و مقاومت می کند؛ او در آن کوهها دشمن را گرفتار و کاملاً محاصره نموده و آنها را مجبور می سازد که برای عقب نشینی باید ۷۰۰ هزار درهم پرداخت کنند (این شهزاده توسط مولفین مختلف به نام پادشاه، ملک و خاقان نامیده شده، نه به لقب هندوی راجا). این حادثه، مایوسی بزرگی برای حاکم پارس ایجاد می کند؛ لذا بصورت فوری عبدالله را تعویض کرده و سال بعد (۶۹۹ م) با تدارک یک نیروی عظیم، فرماندهی آن را به جنرالی به نام عبدالرحمن می دهد، با دستور صریح اینکه ولایت کابل را مطیع ساخته و مالکیت آن را بدست گیرد. به مجرد اینکه نیروهای مسلمان وارد ولایت کابل می شوند، شهزاده باز هم عقب نشینی می کند، با امیدواری اینکه دشمن را بار دیگر گرفتار سازد. اما عبدالرحمن با عبرت از شکست قبلی، با پیشروی و تحکیم قرارگاهها، به تقویه و تدارک آنها می پردازد. او با این وسیله بخش بزرگ منطقه را اشغال کرده و با غنایم خود به مرزهای پارس بر می گردد، با امید اینکه در بهار آینده دوباره پیشروی نموده و اشغال را تکمیل سازد. اما این پیروزی قسمی مورد قناعت حجاج واقع نمی شود؛ او جنرال را شدیداً سرزنش نموده و برایش فرمان می دهد که فوراً برگشت نموده و مالکیت کابل را نگه دارد یا فرماندهی را به افسر مجرب دیگری واگذار کند.

این فرمان فوراً به اطلاع ارتش رسانیده شده و باعث چنان نفرت و دلخوری می گردد که آنها موافقه می کنند به مقابل حاکم مستبد خود مارش کرده و خود او را معزول سازند. عبدالرحمن با ترس از پیامدهای شیطانی شکست در مقابل حاکم مستبد خود، وارد معامله با شهزاده ای کابل می شود؛ با تصریح اینکه اگر در مقابل حجاج پیروز شود، عربها از تمام ادعای باج صرفنظر می کنند؛ اما اگر شکست بخورند، شهزاده باید او را کمک کند تا با تمام سربازانش در قلمرو کابل پناهنده شوند (این شهزاده در روضت الصفا بنام دهبل نامیده شده، اما توسط مورخان دیگر بنام رنتیل و زایتیل نامیده شده است).

عبدالرحمن پس از اتخاذ این تدابیر در سال ۸۱ هجری (۷۰۰ م) به مقابل حجاج مارش نموده و در نزدیکی شهر شوستر پیروزی کامل بدست می آورد. حاکم مستبد به طرف بوسوره عقب نشینی کرده و با توزیع مقدار هنگفت پول، ارتش خود را دوباره سازمان می دهد (ابوالفدا دیده شود؛ همچنان تاریخ اسلامی داوید پرایس).

عبدالرحمن پس از برخورد های متعدد در سال ۸۸ هجری (۷۰۱ م) مجبور به عقب نشینی گردیده و در شهر بست پناهنده می شود؛ جاییکه بصورت خاینانه توسط حاکم گرفتار گردیده و می خواهد که او را تسلیم دشمن کند؛ اما به مجردی که این خبر به شهزاده ای کابل می رسد، با لشکر بزرگی به آن طرف پیشروی کرده، بست را محاصره نموده و حاکم را مجبور می سازد که اسیر قیمت بهای خود را تسلیم کند؛ شهزاده ای کابل او را تسلیم گردیده و با تعداد زیادی از سربازانش با دوستی و مهمان نوازی مورد نوازش قرار می دهد.

حجاج در سال بعد (۷۰۲ م) یک نماینده به کابل فرستاده، در اول شهزاده را با تهدیدها ترسانیده و سرانجام شهزاده را با پیشکش رشوه ای بازپرداخت جزیه در جریان هفت سال تطمیع می کند. نماینده در این مدت تمام قدرت خود را برای از بین بردن عبدالرحمن متمرکز می سازد؛ لذا یکی از افسران عبدالرحمن با ۵۰۰ نفر، این جنرال نگون بخت را ترک کرده و به دشمن او تسلیم می شوند. سرانجام شهزاده متقاعد می گردد که مهمان ناراض خود را ترک گفته و او را یکجا با طرفدارانش به نماینده تسلیم کند تا به حاکم مستبد حواله گردد. اما عبدالرحمن در جریان سفر، به عوض مواجهه با عذاب دشمن، خود را از بالای یک مخروط به پایین انداخته و کشته می شود. ولی جسد او همراه با سرهای سربازان او به پیشگاه حجاج برده می شود: این حادثه در ۸۴ هجری یا ۷۰۴ م رخ داده است.

در اینجا باید روی حوادث متذکره توسط فرشته تاکید کنم که در سال ۶۲ هجری بوقوع پیوسته، یعنی آن عرب های که با ترس از برگشت به وطن خود توسط شهزاده ای کابل اجازه داده می شوند که در کوه های سلیمان مستقر شوند؛ جاییکه آنها با افغان ها خویشاوندی نموده و تعداد زیادی از آنها را به دین اسلام متقاعد می سازند.

ما از خصوصیات حجاج مشهور می دانیم که (به هنگام مرگ او، زندان های پارس با ۵۰ هزار اسیری پر بود که متهم به خیانت بوده و ۱۰۰ هزار دیگر قبلا اعدام شده بودند) تعداد اندکی از بقایای سربازان عبدالرحمن می توانستند در حکومت حجاج احساس مصئونیت کنند؛ لذا آنها با کمال میل پناهندگی در یک منطقه و اقلیمی را خوش داشتند که بهتر از مناطق خود شان بوده و در بین مردمی زندگی کنند که شیوه و رفتار شان با آنها دوستانه باشد. فرشته نام رئیس این عرب ها را خالد بن عبدالله می گوید. این خالد شاید همان شخصی باشد که افغان ها او را با خالد نامدار و فاتح سوریه مخلوط کرده اند که در سال نهم هجری فوت کرده است. گفته می شود که خالد با عروسی دختر خود با یکی از روسای افغان (۷۰۶ م) خود را مقرب و معزز ساخته و این خانم چندین پسر به دنیا می آورد که نام دو پسر او لودی و سوری بوده و از آنها اولاده قبایل آنها بوجود آمده است.

من هیچ دلیلی ندارم که در مورد این گزارش منشای لودی ها شک کنم؛ اما فرشته یک شجره متفاوتی از سوری ها در فصل شاهان غور می دهد. در اینجا می توانم ملاحظه ای داشته باشم در مورد اینکه افغان ها باید توسط عرب ها به اسلام گرویده باشند، چون آنها سنی اند؛ در حالیکه همسایگان آنها یعنی پارسیان شیعه اند.

در سال ۸۸ هجری (۷۰۷ م) یک لشکر عرب از طریق مکران وارد ولایت سند شده، پس از اشغال آن پیشروی نموده، شهر ملتان را تسخیر نموده و آن را برای مدت زیادی نگه می دارند. این عربها نیز در مسلمان سازی تعداد زیادی از مردمان بومی آنجا موفق بوده اند، صرفنظر از اینکه گیت و جت باشند یا منشای افغانی داشتند، در حالیکه همگی دین بودایی داشتند (این توضیح از تصویر ملتان هیچ جای شک و تردیدی برای بودایی بودن آنها نمی



گذارد: «در شهر ملتان بت یا مجسمه ای وجود دارد که هندیان منطقه هر سال به زیارت آن می آیند و مقدار زیادی ثروت با خود می آورند؛ کسانیکه در معبد این بت عبادت می کنند، باید یک مقدار نذرانه بپردازند. مجسمه به شکل آدم ساخته شده و پا های آن در بالای یک کرسی قرار دارد که از کاشی یا خشت و پلستر ساخته شده است. او در بالای یک تخت مربع نشسته و دست هایش در بالای زانو هایش قرار دارد». جغرافیه شرقی اوزلی، ص ۱۴۸).

یک سردار عرب بنام یزید بن موهلیب در سال ۱۰۲ هجری (۷۲۰ م) به مقابل خلیفه شورش نموده، در نزدیکی های اورمز شکست خورده و در میان اسیران (مطابق روضت الصفا)، یکی از پسران شاه هندوستان قرار دارد: با آنهم تعداد زیادی از شورشیان فرار کرده و با هموطنان خود در هند یکجا می شوند.

عربها در ۱۰۶ و ۱۰۷ هجری (۷۲۴-۲۵ م) ولایت غور و بخشی از کابل را تسخیر نموده و تعداد زیادی از باشندگان آن را مسلمان می سازند. باشندگان سمرقند در ۱۱۰ هجری (۷۲۸ م) به اسلام گرویده و قرار معلوم در حوالی این دوران تعداد زیادی از قبایل ترک نیز مسلمان گردیده و به سرعت در بین افغان ها گسترش می یابند، طوریکه تمایز در بین هون ها و ترک ها از بین می رود. در این زمان تعداد زیادی از پارسیان نیز مسلمان گردیده، اجازه ورود به لشکر خلیفه را یافته و با پسران عربهای زاده شده در پارس مخلوط می شوند که با لقب موالی ها (نسل مخلوط) شناخته می شوند.

تعداد افغان های مسلمان در حوالی سال ۱۴۳ هجری (۷۶۳ م) بسیار زیاد گردیده، از کوههای سلیمان پایین شده و مالکیت مناطق هموار را بدست می گیرند؛ تا اینکه تجاوزات آنها باعث بروز حسادت راجای لاهور می گردد که قرار معلوم مهم ترین آقای این قلمرو ها بوده است. او در اول به تعداد ۱۰۰۰ سوار به مقابل آنها می فرستد تا آنها را دوباره به کوهها بفرستد؛ اما خود شان در مدت کوتاهی توسط افغان ها رو به فرار می گذارند. متعاقب آن، راجا یک لشکر ۵ هزار پیاده و ۲ هزار سوار می فرستد تا مقصد خود را عملی سازد؛ اما افغان ها به کمک برادران ترکی خود از کابل و غور در جریان ۵ ماه ۸۰ جنگ نموده و قادر می شوند که ملکیت منطقه خود را تا پایان زمستان نگه دارند. چون هندوان با عقب نشینی از چنان اقلیم ناخوشایند خوشحال بودند.

راجا حملات خود را در سال آینده تکرار می کند، اما افغان ها بار دیگر به کمک مردم کابل، غور و خلج، نه تنها متجاوزین را عقب می رانند، بلکه آنها را مجبور می سازند که از اندوس نیز عبور کنند.

با برگشت خلجی ها به مناطق خود شان (۷۶۵ م) از آنها پرسیده می شود که «حال مسلمانان در کوهستان چگونه است؟» آنها پاسخ می دهند، «آنجا را کوهستان نه، بلکه افغانستان (جای ناله و فریاد) بگویید»؛ گفته می شود، این منشای نام افغان است. فرشته می افزاید که نام

اصلی قومی آنها الکای است (که شاید از نام کوههای التای گرفته شده باشد). اما در رابطه به نام پتان که اکثرا به این نام نامیده می شوند، او می گوید که چیزی نمی داند (در فرهنگ پارسی که برهان قاطع نامیده می شود، خلجی ها یک طایفه ترک خوانده می شوند که در صحرا زندگی می کنند؛ نام ایشان به غلجی و غلزی تغییر شکل یافته است؛ آنها بودند که بنگال و پارس را تسخیر کردند).

راجای لاهور کمی پس از این حوادث با گیرک ها داخل منازعه می شود که همسایگان ایشان اند. لذا راجا در اثر یک معاهده با افغان ها و خلجی ها موافقه می کند که لغان و بعضی نواحی دیگر را برای آنها واگذار کند، به شرطی که مانع تهاجم عربها یا پارسیان به هندوستان شوند. پیامد آن اینستکه افغان ها مالکیت تمام نواحی روه را بدست آورده و قلعه مستحکم خبیر را در یکی از گذرگاهها ایجاد می کنند (فرشته نواحی روه را از بیگور تا سیوی می گوید، یک شهری که تابع بهکر است؛ از اینجا نام روهیله بوجود می آید).

در حالیکه افغان ها از نگاه تعداد افزایش یافته و نسبت به همسایگان خود نیرومند می شدند (۸۱۵ م)، تعداد زیادی از آنها، در حالیکه شاید آگاهی اندکی از اسلام داشتند، به آسانی به مذهب ارتدادی قرمطیان می گراییدند. مردمان این فرقه تمام افادات نمادین قرآن را به معنای واقعی آن تفسیر می کردند، اما اساسا توسط اطاعت بدون قید و شرط از روسای خود و آمادگی کشتن هر فردی که توسط مقام بالاتر ایشان نشان داده شود، تشخیص می شدند (تاریخ گیبون دیده شود، ج دهم، ص ۷۴۰؛ تاریخ ملوکوم همچنان).

ما برای تقریبا یک سده دیگر، هیچ معلوماتی در مورد افغان ها نداریم؛ اما از تاریخ پارس می دانیم که در ۲۵۷ هجری (۸۷۰ م) یعقوب لیث حاکم سیستان و بنیاد گذار سلطنت صفاریان مالکیت شهر های کابل و غور را بدست می گیرد (این مناطق که در نیمه سده دهم توسط مولف جغرافیه اوزلی دیده شده، در باره آنها چنین می گوید: شهر کابل دارای یک قلعه بسیار مستحکم است، تنها یک راه دارد و در دست مسلمان هاست، اما حومه شهر در اختیار کافران است. غزنی یک شهر کوچک بوده و یک مرحله از سیستان فاصله دارد، در مقایسه با شهر های نواحی بلخ ثروتمند نیستند. غور یک منطقه کوهستانی است، در اطراف آن مسلمانان زندگی دارند، اما اکثرا توسط کافران (بودیست ها) مسکون اند و لهجه آنها مشابه خراسان است).

تذکر بعدی که از افغان ها داریم در سال ۳۵۰ هجری (۹۶۱ م) و آنهم وقتی است که الپتگین (یا ابیستگ) جنرال سامانی با ۳ هزار سوار ترکی از پارس فرار کرده و با حیرت مالکیت شهر غزنه را در دست خود می گیرد. ما از طبقات ناصری می دانیم که غزنی در زمان این تهاجم مربوط به رئیسی (احتمالا یک افغان) به نام ابو علی لوویک بوده است.

الپتگین فتوحات خود بالای بخش اعظم زابلستان را ادامه داده و در ۳۵۸ هجری (۹۶۸ م) فوت می‌کند. پسرش اسحاق جانشین او می‌شود، اما به زودی توسط قبيله لویک شکست خورده و پناهنده بخارا می‌گردد. او با فراهم آوری لشکری از سلطنت سامانیان باز گشته و حاکمیت غزنه را دوباره بدست می‌آورد، اما پس از سلطنت یک ساله وفات می‌کند.

اسحاق که بدون هیچ مشکلی فوت می‌کند، لشکریان او بیلکان کین را به خاطر شجاعت، عدالت و پارسایی اش به حیث رئیس خود انتخاب می‌کنند. او نیز پس از دو سال سلطنت وفات می‌کند (۹۷۱ م). شخص بعدی که جانشین او می‌شود، مرد کهن سال و بی حوصله بوده و چنان اعمال فجیع بالای باشندگان غزنی انجام می‌دهد که آنها با ابو علی لویک رابطه گرفته و از او دعوت می‌کنند که بر گردد. ابو علی در این مورد با پسر شاه کابل همراه گردیده و با یک لشکر تا جیره پیشروی می‌کنند، جایکه آنها توسط سبکتگین سامانی با ۵۰۰ سواره ترکی مورد حمله قرار گرفته و کاملاً شکست داده می‌شوند: ابوعلی و شهزاده ای کابل اسیر گردیده و کشته می‌شوند.

این پیروزی باعث شهرت سبکتگین شده و بصورت فوری به حکومت غزنی ارتقا می‌یابد. او در روز جمعه ۲۷ شعبان ۳۶۶ هجری (۹۷۶ م)، بیرق سرخی برافراشته، با صفوف خود از قلعه به مسجد بزرگ رفته و روز سلطنت خود را از آن روز اعلام می‌کند (در آنجا سه بیرق به حیث علامه حاکمیت استفاده می‌شد: سرخ، سیاه و سفید؛ دو رنگ اولی توسط خراج گزاران و رنگ سفید توسط حاکمیت های مستقل؛ سبکتگین با استفاده از بیرق سرخ تفوق سلطنت سامانیان را تایید می‌کند).

سبکتگین قلمرو های بست، داور، تخارستان و غور را تسخیر می‌کند. او هندو راجا جیپال را چندین بار شکست می‌دهد. کوتاه اینکه، سلطنت او مانند یک صحنه اقدامات درخشان ادامه می‌یابد؛ یکی از آنها نابودی قرمطیان در خراسان است. او در ۳۸۷ هجری (۹۹۷ م) وفات نموده و در غزنی دفن می‌شود.

هندو راجا در دوران سلطنت الپتگین با وحشت از تقرب پارسیان وارد معاهده با افغان ها گردیده، تمام مناطق غرب اندوس را به آنها واگذار کرده و یکی از روسای آنها به نام شیخ حمید لودی را حاکم نواحی روه، پشاور و ملتان مقرر می‌کند. این اولین باری است که افغان ها یک قوت بزرگ بدست می‌آورند (اولاده لودی از همین شخص بوجود آمده و مدت زیادی در هند حکومت می‌کنند).

وقتی سبکتگین جانشین تخت غزنی می‌شود و به طرف هندوستان پیشروی می‌کند. افغان ها نماینده ای به نزد او فرستاده و بر بنیاد دین، خواستار بخشندگی او می‌شوند. سبکتگین درخواست آنها را پذیرفته و پس از اولین جنگ با هندو راجا جیپال، مالکیت آنها را منحیث تحفه در بدل بیطرفی آنها تایید می‌کند. سبکتگین پس از جنگ دوم با راجا که در ۳۶۸ هجری

رخ می دهد، تمام ملکیت های قلمرو های غرب اندوس را در اختیار خود گرفته و متعاقب آن یک تعداد افغان ها و خلجی های که جلگه را اشغال کرده بودند، در خدمت سبکتگین قرار می گیرند.

هیچ چیزی در رابطه به احترام افغان ها در سلطنت کوتاه اسماعیل رخ نمی دهد؛ اما کمی پس از تخت نشینی محمود مشهور (۱۰۰۱ م)، جنگی در بین او و راجا جیپال رخ می دهد که در آن افغان ها طرف هندو ها را می گیرند. متعاقب آن، افغان ها توسط محمود فاتح شدیداً مجازات گردیده، یک تعداد روسای آنها کشته شده و مردم عادی در خدمت او قرار می گیرند.

سلطان محمود در ۳۹۵ هجری (۱۰۰۴ م) اندوس را عبور کرده، یک راجا به نام بجیرو را شکست داده و مرکز او یعنی بهاتیا را تسخیر می کند که در شرق ملتان واقع است. سال بعد، سلطان حملاتی بالای ابوالفتوح داود لودی حاکم ملتان انجام می دهد که به راجا بهاتیا کمک کرده بود؛ طوریکه با لشکر بزرگی از غزنی مارش کرده و شهر ملتان را محاصره می کند.

این داود لودی نواسه حمید لودی فوق الذکر بوده و عضویت ملاحظه یا قرمطیان را دارد؛ او در اول به سلطان سوگند وفاداری یاد می کند، اما در حوادث اخیر طرف دشمنان او را می گیرد.

داود پس از یک محاصره هشت روزه حاضر می شود که باج ۲۰ هزار دینار پرداخت نموده و ارتداد خود را ترک کند؛ سلطان با خبر شدن از تهاجم قلمرو های شمالی خود توسط ترک ها لازم می داند که این شرایط بی ارزش را پذیرفته و به افغان ها اجازه دهد که ملکیت ملتان را بدست داشته باشند.

سلطان محمود در ۳۹۹ هجری (۱۰۰۸-۹ م) لشکر متحد هندوان تحت فرماندهی راجا انندپال لاهور را در جلگه های پشاور سلاخی می کند. او در این مورد توسط تعداد زیادی افغان ها و خلجی ها پشتیبانی می شود که داوطلبانه در خدمت او قرار داشتند.

محمود در ۴۰۱ هجری (۱۰۱۱ م) ولایت غور را تسخیر نموده، آن را ضمیمه قلمرو خود ساخته و بت پرستان باقیمانده را مسلمان می سازد. او در همین سال شهر ملتان را محاصره کرده، آن را با توفان تسخیر نموده و تعداد بی شماری از مرتدین قرمطی را به قتل می رساند؛ او ابوالفتوح داود لودی حاکم را نیز گرفتار کرده و در قلعه غورک اسیر می سازد؛ جاییکه افغان بدبخت زندگی خود را به پایان می رساند.

این حادثه قرار معلوم ضربه نهایی به استقلال افغان هاست؛ چون آنها را می توان از این دوران به حیث اتباع شاه غزنی در نظر گرفت؛ لذا تاریخ باقیمانده آنها در سالنامه های هندوستان و پارس پیدا می شود. آنها هنوز هم جانبداری قوی از زندگی بی ثبات اجداد

خویش را نگه داشته و یک افغان اصیل از یک زندگی مسکون نفرت دارد. باشندگان شهرها  
اولاده پارسیان، یهودان، عربان، هندوان و سایر بیگانگان است که بصورت عام زیر نام سست  
تاجیک شناخته می شوند (گزارش سلطنت کابل الفنستون دیده شود، صص ۱۹۱ و ۳۰۹).

زبان معاصر افغانها به نام پختو یا پشتو یاد می شود که مخلوطی از ترکی، عربی، پارسی  
و هندی است، اما در مکالمات چنان مردود و ناپیدا است که بصورت نادر توسط بومیان این  
مناطق شناخته می شود. پارسی توسط طبقات بالایی فهمیده شده و تمام آنها زبان پارسی  
را در نوشته ها به کار می برند.

قبایل ابدالی، خلجی و لودی که منشای آنها را تا اندازه ای بررسی کردم، متمایزترین قبایل  
در تاریخ اند: اولی شامل طایفه سلطنت موجود است؛ دومی بنگال را مطیع ساخت و در اوایل  
سده گذشته پارس را تسخیر کرد؛ سومی چندین سلطان به هندوستان داده و شهرت زیادی  
در تاریخ دارند.

من در پایان این گزارش می خواهم تاکید کنم که افغانها بصورت عام به عوض اینکه دارای  
منشای یهودی باشند، اولاده گیت و هونها اند؛ خلجیها دارای منشای ترکی اند؛ لودیها  
مخلوطی از عربها و هونها بوده و تمام قبایل دیگر شاخه های از اینها اند؛ به استثنای هزاری  
که تا نیمه سده سیزدهم وارد هند نشده و بخشی از سربازان هلاکو خان بودند. آنها بار اول  
خود را در هزاره {جات}، یک ناحیه کوهستانی در شمال غرب کابل مستقر ساخته؛ برخلاف  
تمام طوایف دیگر، شیعه بوده و مذهب خود را از پارسیان گرفته اند، در حالیکه سایرین مذهب  
خود را از اعراب اشتقاق کرده اند (آیین اکبری دیده شود، جلد دوم، ص ۱۶۳؛ همچنان کابل  
الفنستون، صص ۵۷ و ۱۵۶).

اگر هر کسی شک و تردیدی در این موضوع داشته باشد، فقط فصل اول تاریخ افغانها  
{مخزن افغانی} را مطالعه کند که در این اواخر توسط پروفیسور دورن از پارسی ترجمه گردیده  
و توسط کمیته ترجمه آثار شرقی چاپ شده است، تا به سفسطه ادعای ایشان متقاعد  
گردد.

---

1. [https://en.wikipedia.org/wiki/Charles\\_Stuart\\_\(East\\_India\\_Company\\_officer\)](https://en.wikipedia.org/wiki/Charles_Stuart_(East_India_Company_officer))

2. <https://books.google.co.uk/books?id=silGAAAacAAJ&pg=PA278&lpg=PA278&dq=major+charles+stewart,+on+the+origin+of+the+afghans+or+patans&source=bl&ots=zv7grKHkAm&sig=DnzqcrYZxXOLf2INVP6JdPqne0s&hl=en&sa=X&ved=0ahUKEwixwZP-mZbaAhVkGsAKHbvgAjqQ6AEIKzAA#v=onepage&q=major%20charles%20stewart%2C%20on%20the%20origin%20of%20the%20afghans%20or%20patans&f=false>